

مطالعه اصل حق تعیین سرنوشت با تکیه بر اسناد و قضایا

(تاریخ دریافت ۱۳۹۶/۰۸/۰۸ ، تاریخ تصویب ۱۳۹۶/۰۹/۱۵)

محمد کاویانی طالقانی مقدم

کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

دکتر عباس کوچ نژاد

استادیار گروه حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

چکیده

حق داشتن مردم در تعیین سرنوشت سیاسی خود و به دست گیری جهات اعمال آن مسئله بسیار مهمی در ابعاد ماهوی و عملی در سطوح مختلف ملی و بین المللی بر اساس حقوق بین الملل می باشد، گاه شده که حتی وفق حقوق بین الملل وجود داشته ولی اجرا نمی گردد و یا عملی در عالم واقع صورت گرفته ولی پشتوانه حقوقی به لحاظ ماهوی نداشته است. این مقاله سعی کرده است که با بررسی ماهیت و وضعیت حق تعیین سرنوشت در عالم واقع بر اساس اسناد و قضایای مطروحه با موضوع آن به این نتیجه که حق تعیین سرنوشت وفق ماهیت آن بر اساس حقوق بین الملل لازم الاجرا و لازم الرعایه است در کنار این نتیجه که در عالم واقع اسناد و قضایای مطروحه با موضوع و محوریت آن نیز مهر تایید بر الزامی بودن رعایت و اعمال آن را وفق حقوق بین الملل تایید کرده اند، دست یابد.



مقدمه

ماده دوم منشور ملل متحد در بند ۴ مقرر می‌دارد: کلیه اعضای سازمان در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور یا کاربرد آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مابینت داشته باشد، خودداری خواهند نمود. پس از انعقاد منشور ملل متحد و ایجاد بستر مناسب برای اجرای اصول و قواعد حقوق بین‌الملل، اصل منع توسل به زور به صورت مطلق و نتیجه‌ان یعنی تشکیل یا انتقال قدرت بر اساس زور و قهر و غلبه به سبب جایگاهی که داشته و دارد در جایگاهی مهم‌منشا اثر قرار گرفت. وفق این اصل که موید آن در ماده ۲ و بند ۴ آن به روشنی متبلور یافته است هر گونه توسل به زور و تجاوز وفق حقوق بین‌الملل به صورت مطلق ممنوع می‌باشد و چنانچه قدرتی بر اساس آن شکل بگیرد اعم از تشکیل دولت یا حکومت بر اساس توسل به زور و تصرف قهری سرزمین و یا به قدرتی سابق ضمیمه شود مثل فتح و غلبه یک دولت بر دولت دیگر، فاقد اثر حقوقی خواهد بود. اما در این جا یک استثنا وجود دارد که می‌تواند در توسل به زور و تشکیل یا انتقال قدرت موثر باشد. باید گفت که حق تعیین سرنوشت یک اصل حقوقی در حقوق بین‌الملل است که اسناد و رویه‌های متعددی بر اصالت و وجود آن تاکید کرده‌اند. این اصل، یعنی محق دانستن مردم یک سرزمین برای تعیین سرنوشت آتی خودشان مبین این است که می‌بایست وفق حقوق بین‌الملل و به خصوص حقوق بشر، تمام مردم برای مشارکت در تصمیم‌گیری‌های دولت و تعیین وضعیت سیاسی و تعقیب آزادانه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برای خودشان و بنابر میل جمعی خودشان حق دارند و به بیانی دلالت بر این امر دارد که مردم حق دارند حکومت مبتنی بر نمایندگی خودشان و به صورت دموکراتیک داشته باشند. چنین حکومتی باید تمامی مردم ساکن در قلمرو یک دولت را بدون هرگونه تبعیض، نمایندگی کند. لذا حقوق بین‌الملل در شرایطی حکم می‌کند که این حق در موارد مطروح آن اعمال گردد. در مورد ماهیت این اصل بنابر اعتقاد بر مکاتب مختلف فلسفی حقوق بین‌الملل، می‌توان پاسخ‌های گوناگونی داد، مثلاً بر اساس مکتب حقوق طبیعی، به این دلیل که تعلق اراده مردم یک سرزمین برای تعیین سرنوشت، سیاسی خودشان از جمله حقوق طبیعی و فطری می‌باشد پس عامل وجود دهنده آن تعلق اراده دولت‌ها نمی‌باشد، در مقابل معتقدان مکتب اصالت اراده بیان دارند که این اصل همچون سایر قواعد حقوقی موجودیت خود را از تعلق اراده دولت‌ها بر آن گرفته است. لذا این مقاله قصد دارد ضمن مطالعه اسناد و قضایا مطروحه راجع به حق تعیین سرنوشت به این مهم دست یابد که ماهیت آن چگونه بوده و حدود و موازین آن چیست.



بخش اول: بررسی اسناد موجود، حول محور حق تعیین سرنوشت

پس از وقوع جنگ جهانی اول و مشکلاتی بسیار و نقض های عدیده حقوق بین الملل را نتیجه داده بود در اواخر دهه دوم قرن بیستم پس از شکست امپراطوری آلمان با آتش پس و انعقاد معاهده صلحی پایان یافت ، گفته می شود که یکی از انگیزه های پذیرش آتش بس و متار که جنگ، مفاد اعلامیه ویلسون بود که در آن به حق تعیین سرنوشت به وسیله ملتها اشاره داشت. این اولین باری بود که حق تعیین سرنوشت ملت ها در ادبیات سیاسی و بین المللی مورد توجه جدی و تامه مفهومی قرار گرفته و منشا اثر واقع می گشت که تاثیر آن را در استقلال چند کشور در پایان کنفرانس شاهد هستیم. به این ترتیب یکی از اولین تحرکات در اسناد بین المللی در مورد حق تعیین سرنوشت، بند ۱۰ اعلامیه اصوا چهارده گانه توماس ویلسون در سال ۱۹۱۹ در هنگامه انعقاد معاهده صلح پاریس مبنی بر شناسایی حق تعیین سرنوشت مردم ساکن در اتریش مجارستان؛ بود. که عمل به ان در معاهدات منعقدہ پس از مذاکرات صلح پاریس متبلور گشت. گفته می شود بعد ها هم به تناوب راجع به حق تعیین سرنوشت و اصالت آن در حقوق بین الملل در گزاره های بسیاری بحث و گفت گو شده است به عنوان نمونه در اعلامیه مشترکی که بین فرانکلین روزولت رییس جمهور ایالات متحده آمریکا و وینستون چرچیل نخست وزیر بریتانیا در سال ۱۹۴۱ که برای آمادگی تغییرات پس از جنگ جهانی دوم صادر گشت در بند سوم آن به صراحت شناسایی حق تعیین سرنوشت برای همه مردم بدون توجه به نژاد و مذهب عنوان شده و بر اهمیا آن تاکید شده است. در زمان تهیه پیشنویس منشور حقوق ملل متحد و با توجه به بحث هایی که در کنفرانس های مقدماتی شده بود، کمیته مسئول تهیه پیشنویس نیز چندین نکته را برای اعمال اصل تعیین سرنوشت ضروری دانسته بود؛ مفاد ماده یک منشور موید همین امر بوده و سپس فصل یازدهم آن در ادامه آن آمده است. اما مهمترین حرکت و سندی که می توان از آن یاد نمود اعلامیه اعطای استقلال به سرزمین ها و مردم مستعمره مصوبه ۱۹۶۰ است.

بر اساس این اعلامیه، مجمع عمومی سازمان ملل متحد اعلام می دارد که :

- ۱- مطیع سازی مردم به اطاعت بیگانه، سلطه و استثمار به منزله انکار حقوق اساسی بشر، برخلاف منشور سازمان ملل متحد است و مانعی از برای ارتقاء صلح و همبستگی جهانی
- ۲- همه مردم حق تعیین سرنوشت خود را دارند، به موجب این حق آن ها آزادانه وضعیت سیاسی خود را تعیین می کنند و آزادانه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را دنبال می کند .



۳- کافی نبودن آمادگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یا آموزشی و پرورشی به هیچ وجه نباید برای تأخیر انداختن استقلال به کار رود.

۴- همه عملیات های مسلحانه یا سرکوب اقدامات دستور داده شده علیه مردم تابع خود از هر نوع باید متوقف شود و آنها را (مردم) قادر به اقدام مسالمت آمیز و آزادانه حق خود برای تکمیل استقلال ساخت و باید تمامیت ارضی ملی شان محترم شمرده شود.

۵- مراحل باید فوری انجام گیرد در مورد سرزمین های قرضی و امانی و غیر خودمختار و یا تمامی سرزمین هایی که هنوز به استقلال دست نیافته اند، انتقال تمام قدرت به مردم آن سرزمین بدون هیچ شرط یا اجبار و زوری و براساس میل و خواسته آزادانه شان بدون هیچ گونه تمایز از حیث نژاد، عقیده و یا رنگ پوست به منظور بهره مند کردن آنها از لذت آزادی و استقلال کامل.

۶- هرگونه تلاش و فعالیت با هدف تخریب جزئی یا کلی وحدت ملی و تمامیت ارضی یک کشور در تضاد با اهداف و اصول منشور سازمان ملل متحد است.

۷- همه دولت ها باید صادقانه (با حسن نیت) و دقیقاً مفاد منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و اعلامیه حاضر براساس اصول برابری، عدم مداخله در امور داخلی کشورها و احترام گذاشتن به حق حاکمیت همه مردم و تمامیت ارضی آنها را رعایت کنند.

از دیگر اسنادی که در دهه ۱۹۶۰ میلادی در آن به حق تعیین سرنوشت اشاره شده و حائز اهمیت بسیاری است، پیش نویس دو میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی و اجتماعی است که در سال ۱۹۶۶ در مجمع عمومی به تصویب رسید و در ۱۹۷۶ به اجرا درآمد.

۲- مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران، حقایق اساسی درباره سازمان ملل متحد، مترجم: علی کسمایی، (تهران: مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران، ۱۳۸۴)

ماده اول هریک از این دو سند در نخستین بند خود به صراحت بیان می دارد که: همه مردم دارای اختیار تعیین سرنوشت خویش هستند و بنابراین مختارند نظام سیاسی خویش را تعیین نموده و آزادانه به توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش پردازند. براساس بند سوم میثاق، همچنین کشورهایی که مسئولیت اداره سرزمین های غیر خودمختار و تحت قیمومیت را به عهده دارند، موظفند برابر مقررات منشور ملل متحد، وسایل تحقق حق آزادی مردم در تعیین سرنوشت خود را تسهیل کرده و آن را محترم شمارند.



در سال ۱۹۷۷ «قطعنامه اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در مورد روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌ها بر اساس منشور ملل متحد» مفهوم وسیع‌تری از اصل حق تعیین سرنوشت را ارائه کرد. یکی از اصول هفتگانه این اعلامیه اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت بود. این اعلامیه خواستار پرهیز دولت‌ها از اقدامات قهرآمیز در جهت محروم کردن از حق تعیین سرنوشت شد که در غیر این صورت مردم در بر اساس این مبارزه علیه چنین دولتی از حمایت بین‌المللی برخوردار می‌شوند.

اعلامیه در پروتکل الحاقی به عهدنامه‌های ژنو ۱۹۴۹ در زمینه حقوق بین‌المللی بشردوستانه، در جهت اعمال حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود آمده است:

نهضت‌های آزادی‌بخش ملی در صورتی می‌توانند از این پروتکل پیوسته از حقوق و تکالیف مقرر در آن برخوردار شوند که اولاً درخواست الحاق توسط مقامی که نماینده ملتی است صورت گرفته باشد. ثانیاً چنین ملتی در گیر مخاصمه از نوع مخاصمات مسلحانه مردم یک سرزمین علیه سلطه استعماری و اشغال خارجی و علیه رژیم نژادپرست باشد. بدین ترتیب در این پروتکل، شرایط اعطای اعتبار به جنگ‌های آزادیبخش ملی در راستای حق تعیین سرنوشت را مشاهده می‌کنیم.

در آغاز دومین دهه استعمارزدایی و در ۲۲ مارس ۲۰۰۱ دبیرکل سازمان ملل گزارشی در مورد «اجرای اعلامیه اعطای استقلال به کشورها و مردمان مستعمرات در دهه دوم ریشه‌کنی استعمار» ارائه نمود که در آن به اعمال صورت‌گرفته توسط دبیرکل و طرح اقدام برای دهه دوم بین‌المللی ریشه‌کنی استعمار اشاره شده است.

به این ترتیب پنج جنبه از حق تعیین سرنوشت قابل شناسایی است که عبارتند از:

۱. حق مردمان در چهارچوب یک دولت به داشتن استقلال و برکنار بودن از دخالت دولت‌های دیگر در امور دولیشان
۲. حق مردمان یک مستعمره که با نیروی بیگانه اداره می‌شود، در پایان دادن به سلطه استعماری و به دست آوردن استقلال
۳. حق مردمان برای انتخاب دولتی که می‌خواهند در چهارچوب آن زندگی کنند. این حق به معنای حق انتخاب دولت متبوع یک گروه جمعیتی است و درباره اقلیتهای قومی، نژادی و ملی می‌تواند به صورت درخواست خودمختاری بیان شود.
۴. حق تعیین سرنوشت، همچنین به معنای حق مردمان یک سرزمین برای گزینش نظام سیاسی دلخواهشان است.



۵. جنبه دیگر از حق تعیین سرنوشت، همان است که در ماده ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی آمده و به معنای حق مشارکت همیشگی، پیوسته، آزاد و برابر مردمان در اداره امور کشورشان است.

در مورد حق تعیین سرنوشت، مسئله شناسایی مردم به عنوان واحدهای مشمول حق تعیین سرنوشت مطرح می‌شود. معیارهایی که لازم است در فرایند شناسایی اعمال شوند، دقیقاً تعریف نشده‌اند. با این حال در عمل این مسئله از راههای مختلف حل شده است. از جمله می‌توان به آیین شناسایی به‌ویژه آیین شناسایی جمعی از طریق قطعنامه‌های مجمع عمومی یا شناسایی جمعی دولت‌هایی که به صورت انفرادی عمل می‌کردند، اشاره کرد که استقلال نامیبیا و بنگلادش به این صورت مشروعیت یافت. اما این نکته نیز بسیار با اهمیت است، در بسیاری از موارد عملکردهای از ملل متحد سرزده است که به یک اصل یا قاعده حقوق بین‌الملل عنصر لازم الاجرا بودن را اضافه نموده و نشان از تایید و وجود وفاق جامعه جهانی در کل در مورد آن دارد مانند، اعلامیه جهانی حقوق بشر، قطعنامه مجمع عمومی اتحاد برای صلح و همین اعلامیه موید حق تعیین سرنوشت مردم برای خود. و لذا اینکه گفته شود این اعلامیه‌ها هیچ ضمانت اجرایی ندارند از جهتی درست است و از جهتی نادرست، درست است چون اعلامیه و قطعنامه مجمع عمومی از لحاظ شکلی متضمن خصیصه لازم الاجرا بودن نیستند ولی از آن جهت که در برخی موارد (اعلامیه‌ها و قطعنامه‌هایی که بر آن وفاق جمعی تعلق گرفته و یا اراده بر اجرایی نمودن یک وضعیت وجود داشته است) منشا اثر قرار گرفته شده و دولت‌ها و سازمان ملل و دیوان بین‌المللی دادگستری و دانشمندان حقوق بین‌الملل به عنوان مجریان و مفسران حقوق بین‌الملل بر صحت و منشا اثر بودن آن‌ها صحه گذارده‌اند و نوعی خصیصه الزامی برای آن ایجاد نموده‌اند، بیان مطلق عدم الزامی بودن آن‌ها تحلیل صحیحی نیست، به عبارت دیگر در تاریخ تحولات حقوق بین‌الملل این چنین اسنادی وجود دارد که با وجود شرایط شکلی آن، اما منشا آثار قرار گرفته و می‌گیرند.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود اصل حق تعیین سرنوشت یا اصل حق ملت‌ها برای تعیین سرنوشت خود یک بحث مهم بین‌المللی است. این بحث در روابط بین‌المللی به عنوان دلیلی برای واگذاری حکومت و یا خاک از یک وضعیت به وضعیت دیگر با استفاده از آرای عمومی برای محقق کردن خواسته ساکنان آن در این رابطه و ایجاد موجودیت بر این اساس، سابقه طولانی دارد. لذا بر این اساس صراحت حقوق بین‌الملل برای ملت‌های تحت استعمار و شرایط در حکم آن که در اسناد بعدی منعقد شده در خلال قضایای مطروحه راجع به توسل به حق تعیین سرنوشت تکمیل می‌شود برای سرزمین

های تحت اشغال بیگانه و یا تحت اعمال رژیم آپارتاید و نژاد پرست حق استقلال جهت بدست گیری سرنوشت شان قائل می شود.

بخش دوم: قضا یا مطروحه بر اساس حق تعیین سرنوشت

بر اساس منشور سازمان ملل متحد این اصل اساس و سنگ بنای سیاست استعمار زدایی مجمع عمومی از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۰ قرار گرفت. اختلاف نظر نگران کننده‌های از هردو جهت وضعیت اصول در قوانین بین المللی و معنای آن بود. این اصل بخشی از قوانین بین المللی قبل از منشور سازمان ملل متحد نبود. شواهدی از موارد زیر نشان می دهد که مرحله به جایی رسیده است که این اصل از یک قاعده حقوق بین الملل که توسط آن آینده سیاسی یک قلمرو غیر مستقل استعماری یا مشابه آن باید مطابق با خواسته ساکنان آن مناطق در حدود اصل حاکمیت برخاک حاصل شده است. این نافی ادعای استقلال نمودن توسط گروه های اقلیت در یک موضوع غیر استعماری نیست با این حال این اصل ممکن است دارای نمود و صورت داخلی و همچنین خارجی باشد. امکان دارد ملزم باشد که حکومت به طور کلی یک پایگاه دموکراتیک داشته باشد، و آن که اقلیت ها اجازه استقلال سیاسی داشته باشند. میثاق های بین المللی حقوق بشر سال ۱۹۶۶، ماده یک مشترک صفحه ۶۶۸ در زیر:

هریک دوباره از حق تعیین سرنوشت به عنوان یک ماده قانون معاهده یاد کردند این بخش به حق تعیین سرنوشت سیاسی خود (خودمختاری) محدود شده است. چراکه نوعی حق تعیین سرنوشت دیگر یعنی حق تعیین سرنوشت اقتصادی (خودمختاری اقتصادی) نیز وجود دارد که داخل در بحث این پژوهش نیست. در ادامه با بررسی چند پرونده ضمن روشن تر شدن بحث، وضعیت حق تعیین سرنوشت مردم بر خوشان و اعمال آن را بیشتر بررسی کرده و سعی می شود ابعاد آن بررسی گردد. قضیه سرزمین فلسطین: در سال ۱۹۴۷ بریتانیای کبیر با ارسال یادداشتی به سازمان ملل خواستار خروج فوری از سرزمین فلسطین شد ولی از قلمروی مشخص نام برد. مجمع عمومی سازمان ملل توصیه کرده بود که فلسطین به دو بخش در کشورهای عرب و یهود تقسیم گردد در قالب یک اتحادیه اقتصادی که این موضوع برای صهیونیستها مورد قبول بود ولی فلسطین های عرب با آن مخالف بودند. در تاریخ ۱۴ ماه می ۱۹۴۸ اسرائیل به طوریکه جنبه استقلال کشورش را با رعایت احترام به بخش فلسطینیان اعلام می کند که به فوریت از سوی همسایگان عرب که شکست خورده بودند مورد حمله قرار می گیرد. در اثنای ۱۹۴۹ قراردادهای ترک محاصمه مابین اسرائیل و هر یک از همسایگانش منعقد می شود. تحت این توافقات اسرائیل بطور قابل توجهی قلمرو بیشتری بر مراتب بیش از آن مقدار که ب موجب طرح ۱۹۴۷ برای جداسازی مقرر شده بود تصاحب می نماید. در سال



۱۹۵۶ بعد از بارها نقض قراردادهای ترک مخاصمه از سوی تمامی طرف ها ، اسراییل شبه جزیره سینای مصر را مورد تجاوز قرار میدهد اما بعدها ازان به توصیه مجمع عمومی عقب نشینی می کند و به مرز ترک مخاصمه ۱۹۴۹ بازمی گردد. در جنگ ۶ روزه یعنی در ژوین ۱۹۶۷ اسراییل به بهانه دفاع از خود بار دیگر به شبه جزیره سینا تجاوز می کند اما این بار بخشی از کناره باختری کانال سویز شامل نوار غزه در غرب و تنگه تیران در جنوب را تصرف می کند . در تجاوز به کرانه باختری که جز قلمرو اردن بوده بر بخش شرقی بیت المقدس که قبلا اشغال نشده نیز مسلط می شود و نیز بلندی های استراتژیک و مهم جوتن را در سوریه از ان خود می سازد . خصومت بین طرف ها مجددا در اکتبر ۱۹۷۳ و در اثنای جنگ موسوم به جنگ یوم کیپور که مقدس ترین روز در آیین یهود می باشد افزایش می یابد . به طوری که دیگر سرزمینی برای تشکیل دولت /کشور فلسطین و مردم آن باقی نمی ماند. برای حل این مورد در اعلامیه ۱۹۹۳ مجمع عمومی مربوط به ترتیبات دولت موقت خودمختار صادر گشت و بر شناسایی حقوق مشروع سیاسی متقابل طرفین تاکید گردیده که در آن مجمع عمومی سازمان ملل حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین را مورد شناسایی قرار داده است. در ۱۱ دسامبر سال ۱۹۴۸ ، مجمع عمومی با تصویب قطعنامه ۱۹۴ ، این حق را برای آوارگان فلسطینی و بازگشت آنان به زادگاهشان به رسمیت شناخته است . و به تبع آن دولت/کشور فلسطین تشکیل گردید و بر اساس طرحی که در ۱۵ نوامبر ۱۹۸۸ در الجزایر تشکیل شد. کشورهای عضو سازمان ملل متحد به آن رای موافق دادند و آن موجودیت به عنوان کشور ناظر غیرعضو در ملل متحد جدا از دولت بودن یا نبودن آن با تکیه بر اعمال حق تعیین سرنوشت موجودیت یافت.

بند اول: قضیه و مورد کوزوو

درنهایت می توان گفت که وفق قواعد حقوق بین الملل که اعمال حق تعیین سرنوشت در وضعیت های استعماری و نیز موارد در حکم آن که اسناد و قضا مبین وضعیت های چون سرزمینی که توسط بیگانه مورد تصرف قرار گرفته و اشغال شده و یا مردم سرزمینی که تحت اعمال سیاست های نژاد پرستانه هستند مجاز می داند، به خاطر وجود تعارضات و تناقضات حقوقی در تئوری و عمل در این موارد مانند این مصداق بارز که ارتباط آن ها به این شکل است که دولتی می تواند از نظر قانونی اراده خود را بر دولت دیگر تحمیل کند و این دولت با لباس قانون مجبور به تسلیم در برابر این اراده تحمیل شده است؛ اما اعمال حق تعیین سرنوشت در موارد دیگر با موانع و اختلالات جدی مواجه است و گفتنی است که در غیر این موارد می بایست بسیار محظاطانه عمل نمود چراکه موجبات استفاده متناقض از هدف و غایت حق تعیین سرنوشت مردم برای خودشان با توسل به نام آن فراهم نشود و حتی عده بسیاری گفته اند که بنا بر وضع موجود و بر اساس اصول

و قواعد حقوق بین الملل به‌رندی از این حق برای غیر مصادیق آن قابل تسری نیست و مصداق بارزی که می‌توان در این باره از آن یاد کرد مسئله کوزوو بوده که بنا بر مطالعات انجام شده، این نتیجه روشن می‌شود که این وضعیت، وضعیت منحصر به فردی است در مورد بحران کوزوو و تاریخچه آن می‌توان گفت که این کشور دو میلیون نفری تا قرن چهاردهم جزئی از استان آلبانیایی تبار امپراطوری عثمانی بود که در سال ۱۹۱۲ طی جنگ اول بالکان توسط یوگسلاوی تصرف و ضمیمه آن کشور شد و برابر قانون اساسی یوگسلاوی بعنوان یک استان خود مختار با اختیارات زیاد و حتی با حق قانون گذاری شناخته می‌شد؛ که این اختیارات ملی گرایان آلبانیایی تبار را قانع نکرده و در سال ۱۹۸۰ خواهان استقلال خویش شدند که این تحرکات و نیز فروپاشی یوگسلاوی؛ صرب‌ها را بر آن داشت که در سال ۱۹۸۹ از اختیارات خود مختاری این استان بکاهند و در مقابل ناسیونالیسم‌های کوزوو خواهان استقلال از طریق همه‌پرسی بودند که منجر به اختلافات داخلی در خلال سال‌های ۱۹۹۸ الی ۱۹۹۹ گردید، کوزوو به صورت ناموفق خود را یک کشور مستقل اعلام نمود. در اواخر دهه ۱۹۹۰ مقاومت کوزوو نسبت به سیاست‌های دولت میلسویچ به تشدید جنگ بین ارتش آزادی بخش کوزوو و نیروهای دولتی منجر شد. در سال ۱۹۹۹ طرحی در کنفرانس Rambouillet طرح حل و فصل مربوط به دوره موقت استقلال کوزوو از نیروهای مخالف استقلال کوزوو جمهوری فدرال یوگسلاوی (صربستان و موننگرو) و تضمین امنیت با حضور نیروهای ناتو پیشنهاد شد. در ماه مارس ۱۹۹۹ زمانی که این طرح توسط فدرال رد شد، ناتو مواضع آن‌ها را مورد هدف قرار داد و بمباران نمود. از جمله بلگراد، در ماه ژوئن ۱۹۹۹ جمهوری فدرال یوگسلاوی تسلیم و با خروج نیروهای خود از کوزوو و جایگزین شدن نیروهای ناتو موافقت نمود. در نتیجه شورای امنیت تحت فصل هفتم منشور بدین ترتیب اقدام نمود: شورا دبیر کل را به گماردن نهاد مدنی بین‌المللی به منظور اسقرار دولت موقت در کوزوو که در آن مردم کوزوو از استقلال قابل ملاحظه‌ای در دوره انتقال از جمهوری فدرال یوگسلاوی منتفع شوند، مجاز نمود در همین حین ایجاد و استقرار، دبیر کل بایستی بر توسعه نظام دموکراتیک که منجر به دولت مستقل خواهد شد به صورت موقتی نظارت. در جریان همین اختلافات داخلی و نیز تجزیه یوگسلاوی جنایات جنگی هم بر علیه صربها و هم بر علیه کوزوویی‌ها صورت گرفت که جنایات جنگی رهبر صرب‌ها یعنی میلسویچ در دادگاه بین‌المللی کیفری در لاهه رسیدگی و پیش از اتمام محاکمه میلسویچ درگذشت؛ ولی جنایات جنگی صورت گرفته بر علیه صربهای کوزوو همچنان مورد توجه برخی قدرت‌ها خصوصاً هیات اتحادیه اروپایی برای حاکمیت قانون در کوزوو بود. که فشار هیات مذکور و کشورهای اروپایی و آمریکا سبب شد که پارلمان کوزوو در تاریخ ۲۳ آوریل ۲۰۱۴ به تشکیل یک



دادگاه کیفری بین المللی برای رسیدگی به جنایات ارتش آزادی بخش کوزوو بر علیه صرب ها در خلال سال های ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ رضایت دهد. با توجه به آنچه به بیان آن پرداخته شد، گفته می شود این وضعیت نیز دنباله و قسمتی از یک بازی سیاسی بحران کوزوو است. در سال ۲۰۰۸ کوزوو رسماً اعلام استقلال نمود و ۱۰۸ کشور جز روسیه و چین آن را مورد شناسایی قرار دادند. البته برخی حقوق دان ها استدلال نموده اند که: بررسی بحران کوزوو نشان می دهد علیرغم رای مشورتی مورخه ۱۰ جولای ۲۰۱۰ دیوان بر مشروعیت استقلال کوزوو؛ استقلال آن کشور مطابق حقوق بین الملل و قطعنامه ۱۲۴۴ شورای امنیت نبوده است بنا بر واقعیات اقدامی سیاسی بوده اما آیا واقعاً بوده یا نه نیازمن مطالعه تخصصی است چرا که از طرف دیگر برخی حقوق دانان در این باره گفته اند که واقعیت های کنونی در جامعه جهانی و مفاهیم حقوق بین الملل حاکی از مطرح شدن افراد و گروه های انسانی و به طور کلی تقویت روز افزون گفتمان حقوق بشر در نظام حقوق بین الملل هستند. امروز نه تنها دیگر نمی توان از حاکمیت مطلق دولت ها در هر شرایطی سخن گفت بلکه به نظر می رسد دوره بی طرفی حقوق بین الملل در مقابل ممنوعیت و یا مشروعیت حقوقی جدایی های یک جانبه نیز سر آمده است. به بیانی دیگر، در غیر از موارد مصرح سه گانه در اعمال حق تعیین سرنوشت، که برخی گویند خارج از آن این اعمال حق و خود مختاری و استقلال ممکن نیست، در برخی موارد هم گفته می شود که جدایی یک جانبه گروه هایی در شرایطی بسیار استثنائی که آثار آن با آثار موارد سه گانه برابر است، ممکن است مجاز شمرده شود. آنچه که به جدایی چاره ساز موسوم شده و گفته شده که در شرایط خاصی اعمال می شود در مواردی از قبیل جدایی یک جانبه بنگلادش (از پاکستان)، کرواسی (از یوگسلاوی سابق)، و کوزوو (از صربستان) اعمال شده است. در نهایت براساس بیاناتی که گذشت به نظر می رسد این یک مورد پیچیده می باشد که نیازمند مطالعه بسیار مفصل و موشکافانه و بررسی حقایق موجود به دور از سیاسی کاری می باشد تا به نتیجه ای روشن و مبتنی بر قواعد حقوقی منجر شود و با وجود آنکه در این خصوص رای مشورتی دیوان بین المللی دادگستری وجود دارد، اما بسیاری از جوانب حقوقی آن از تعارضات موجود در استفاده از حق تعیین سرنوشت گرفته تا عملکر های خود سرانه و یک جانبه موجود در این قضیه که به دلیل وجود برخی قسمت های کمتر روشن شده برخی اصول و قواعد حقوق بین الملل در این زمینه است. اما بنا بر این آنچه برای این پژوهش مهم و قابل استناد می باشد این است که اکنون و در حال حاضر به دلیل وجود اصل منع توسل به زور و بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد که صراحتاً بر این اصل تاکید می کند، با توسل به زور حتی برای اعمال حق تعیین سرنوشت تشکیل قدرت داده و استقلال کسب کرد، چراکه اگر راه های مشخص برای اعمال حق تعیین سرنوشت در مفهوم



خود و نه بیشتر و نه کمتر وجود دارد همان طور که در اعلامیه ۱۵۱۴ اعطای استقلال به سرزمین ها و مردم مستعمره مصوبه ۱۹۶۰ آمده است مجالی برای توسل به زور باقی نمی ماند و اگر هم گروه هایی که نهضت آزادی بخش ملی شناخته می شوند و در حقوق بین الملل و ویژگی های آن ها مشخص شده است و اینکه اساساً اوصاف آن ها از اهداف، نحوه سازماندهی، افراد متشکله، سیستم عملکرد و ... قابل پیش بینی است و آن هم پس از به نتیجه نرسیدن همه راه ها عرفی اعمال حق تعیین سرنوشت و به عنوان آخرین راه و آن هم در چارچوب ویژه در برخورد با حکومتی که سیستماتیک حقوق آن هارا ضایع می کند و به انحای مختلف مانع تحقق حقوق اساسی اکثریتی مردم مورد حاکمیت شان می شوند به زور متوسل می شوند، تا آن هم زمینه را برای اعمال حق تعیین سرنوشت فراهم نمایند نه اینکه به واسطه زور تشکیل قدرت دهند نوعی مورد استثنایی در بحث توسل به زور و ممنوعیت آن و استثنایی در آن می باشد؛ که به نظر می رسد با اهتمام ویژه جامعه جهانی از مردم تا حکام گرفته و به خصوص حقوقدانان و عملکرد ویژه و به جا، سازمان ملل متحد وفق اعمال حقوق بین الملل از اجبار دولت حاکم به رعایت حقوق مردم تحت حاکمیتش و اجتناب از خالی کردن شان از اعمال حقوق حقه مردم و به طور کلی اعمال حقوق بین الملل نه کم و نه زیاد دیگر مجالی برای این استثنا باقی نمانده و به عبارت دیگر سالبه به انتفاع موضوع است. در انتها فقط ذکر می شود که برخی از صاحب نظران نیز در ادامه این موارد می گویند این گروه ها که از حق تعیین سرنوشت داخلی و اعمال آثار این حق به صورت فاحش، محروم می گردند از حق جدایی یک جانبه تحت عنوان جدایی چاره ساز برخوردار خواهند شد در اینجا بیان می شود که بنابر اصل ثبات مرزها این جدایی چاره ساز که تازه اگر محل و مشاثر باشد، و چرا که به نظر برخی اصلا در محل بحث نمی گنجد و موارد دیگر که خود پژوهشی دیگر است اما این راه حل نایستی محل تفسیر موسع گردیده و اساساً ابتدا بایستی حقایق موشکافانه بررسی شود و در نهایت حکومت و دولت ملزم به رعایت حقوق مردم گردد و سپس اگر همچنان نشد مسیر اتخاذ راه های مسالمت آمیز اعمال حق تعیین سرنوشت مردم جهت مداخله آن ها در روند حاکمیت سپری شود و در نهایت با مداخله سازمان ملل متحد و و شورای امنیت که عهده دار حل چنین مشکلاتی هستند بر اساس حقوق بین الملل و با دوری از موازین غیر حقوقی مسئله حل و فصل گردد و در صورت نرسیدن و حاصل شدن نتیجه مطلوب که همانا اجرای حقوق بین الملل است که اگر واقعا عمل شود بی تردید دیگر مجال به چیزهای دیگر نمی رسد و باید چنین باشد چراکه هدف حقوق بین الملل و منشور چیزی جز این نیست می توان این دکترین جدایی چاره ساز را به عنوان گزینه ای مدنظر در موارد بسیار استثنایی مورد توجه قرار داد.



پس از بیان مطالب راجع به ماهیت و ابعاد حق تعیین سرنوشت و این که تصرف قهری سرزمین و توسل به زور در این مسیر به واسطه رسیدن به استقلال، تحت شرایط خاص و در چارچوب مشخص، که این نتیجه (استقلا و خود مختاری) را منجر شود که اگر با توسل به زور و تصرف سرزمینشان با زور این حق فعلیت یافته و سپس وفق حقوق بین الملل و حقوق بشر زمینه برقراری حاکمیت مستقل مهیا شود این عمل، خلاف حقوق بین الملل نیست. اما اگر در این میان این عملیات ها منجر به اعمال حاکمیت مستقل و فعلیت خواست مردم نگردیده و موجبات دیکتاتوری دیگری فراهم شود این عملکرد قابل دفاع نبوده و وفق حقوق بین الملل تاثیرات آن باطل خواهد بود. در ادامه برای کامل شدن موضوع اصل حق تعیین سرنوشت و اثر آن در تشکیل قدرت بواسطه تصرف قهری سرزمین و غیر آن پرونده ای که در آن انواع تشکیل دولت بر اساس حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل مشخص شده است مورد مطالعه قرار می گیرد.

بند دوم: مورد و قضیه صحرای غربی

صحرای غربی در سال ۱۸۸۴ توسط اسپانیا استعمار شد و تا سال ۱۹۷۶ مستعمره اسپانیا باقی ماند و تحت عنوان صحرای اسپانیا شناخته می شد. در سرشماری جمعیت ۱۹۷۴، از جمعیت ۷۴۹۰۰ نفری، بیشتر آنها قبایل صحرانشین بودند. صحرای غربی که غنی از فسفات است در تولید فسفات در صنعت بین المللی رقیب مهمی برای مراکش به شمار می آید، و بعلاوه دارای منابع ماهیگیری فراوان نیز می باشد. در سال ۱۹۶۶، مجمع عمومی اظهار داشت که مبارزه با استعمار در کشوری بایستی بر اساس اصل تعیین سرنوشت که در قطعنامه ۱۵۱۴ بیان شده است، رخ دهد و اسپانیا همراه با موریتانی و مراکش که کشورهای همسایه بودند برای تعیین زودترین تاریخ ممکن دعوت شدند. فرآیند نظرخواهی (رفراندوم) زیر نظر سازمان ملل، با رویکرد توانمندسازی جمعیت بومی کشور برای اعمال آزادانه اصل تعیین سرنوشت، برگزار گردید. پس از تاخیر بسیار، اسپانیا در سال ۱۹۷۵، با برگزاری نظرخواهی از مردم صحرای اسپانیا تحت نظارت سازمان ملل موافقت کرد. در این مرحله، شاه حسن، کسی که پیش از این حامی اصل تعیین سرنوشت در صحرای اسپانیا بود،^۱ مدعی حق حکومت صحرای غربی برای مراکش بر اساس "سند تاریخی" پیش از وقوع استعمار اسپانیا بر این قلمرو شد. موریتانی نیز ادعای مشترک مشابهی داشت. نظر به درخواست این دو کشور، مجمع عمومی در سال ۱۹۷۴ از دیوان برای سوال های زیر نظرخواهی کرد:

۱) آیا صحرای غربی (وادی الذهب و اسلاقیه الحمراء) در زمان استعمار توسط اسپانیا، به کسی تعلق

نداشته (قلمرویی بلاصاحب)؟ اگر جواب سوال اول منفی است:

۲) چه رابطه قانونی بین این سرزمین و پادشاهی مراکش و موریتانی وجود دارد؟

در مسیر توجه به اینکه آیا دیوان باید نظر درخواست شده را بدهد، " یادآوری خلاصه اصول اساسی حاکم بر سیاست استعمارزدایی مجمع عمومی " را ضروری دانست خلاصه های از نظریه دیوان در زیر منتشر شده است.

بند سوم: بررسی و تحلیل نظریه و حکم دیوان

منشور سازمان ملل متحد ماده ۱، بند ۲، به عنوان یکی از اهداف سازمان ملل " برای پیشرفت روابط دوستانه بین المللی بر اساس احترام بر اصول قانونی حقوق برابر و خودمختاری مردم ... " اشاره دارد. این هدف مجددا در ماده ۵۵ و ۵۶ منشور شرح داده شده. آن مقررات، ارتباط خاص و مستقیم برای مناطق غیر خودمختار دارند که مربوط به فصل ۱۱ منشور مربوط است. همانطور که با اعلام نظر مشورتی دیوان در ۲۱ ژوئن ۱۹۷۱ در مورد عواقب قانونی برای کشورهای که به حضور خود در جنوب آفریقا در نامیبیا (جنوب غربی آفریقا) با وجود قطعنامه های ۲۷۶ شورای امنیت ادامه می دهند اظهار داشت توسعه بعدی (ثانویه) حقوق بین الملل درباره سرزمین های غیر خودمختار، همان طور که در منشور ملل متحد درج شده، اصل تعیین سرنوشت را برای همه آن ها اجرایشدن ساخته است. در ادامه اظهار داشت: ... دیوان باید به تغییراتی که در نیم قرن اخیر رخ داده است، توجه کند و بر اساس منشور سازمان ملل و قوانین عرفی، تفسیر آن نمی تواند بی تاثیر از پیشرفت (تغییرات) قانون باقی بماند. پس دیوان نتیجه گیری کرد که در حوزه ای مربوط به دادرسی حاضر، در پنجاه سال گذشته، همانطور که در بالا ذکر شد، پیشرفتهای مهمی را به ارمغان آورده بود. این پیشرفتها کمی شک باقی می گذاشت که هدف نهایی دغدغه مردم از اعتماد ویژه به استقلال و اصل تعیین سرنوشت بوده. در این زمینه، در جای دیگر، مجموعه قوانین سازمان ملل به طور قابل توجهی توسعه داده شده و این دیوان اگر صادقاته نقش خود را ایفا کند، ممکن است نادیده گرفته نشود. قطعنامه مجمع عمومی ۱۵۱۴ پایه های فرایند استعمارزدایی را فراهم کرد که تا سال ۱۹۶۰ نتیجه آن ایجاد کشورهای زیادی بود که امروز عضو سازمان ملل هستند. این تکمیل کننده برخی از ابعادش به وسیله قطعنامه مجمع عمومی ۱۵۴۱ است، که به اقدامات اخیر استناد کرده بود. به این ترتیب که سه راه برای خودمختاری کامل سرزمینهای غیرمستقل تعریف کرد.

قطعنامه دوم برای سرزمین های غیر خودمختار به بیشتر از یک امکان اندیشید، یعنی همزمان، برخی از مفاد به ایجاد شدن ویژگی اصل تعیین سرنوشت در قطعنامه ۱۵۱۴ تاثیر داشت. پس اصل ۷ قطعنامه ۱۵۴۱ اعلام می کند که: " اتحاد آزاد باید نتیجه انتخاب آزاد و داوطلبانه مردم یک سرزمین که دغدغه بیان کردن از طریق فرآیندهای اطلاع رسانی و دموکراتیک را دارند باشد. " مجدداً، اصل ۷ قطعنامه ۱۵۴۱ اعلام می کند که



ادغام باید در شرایط زیر صورت گیرد: ادغام باید نتیجه بیان آزادانه خواسته های مردم آن سرزمین با دانش کامل از تغییر وضعیتشان انجام شود، خواسته های آنها از طریق فرایندهای اطلاع رسانی و دموکراتیک بیان شده باشد، بی طرفانه و بر اساس حق رای همگانی هدایت شود. سازمان ملل زمانیکه لازم بداند می تواند بر این فرایندها نظارت کند. به بیان بهتر در مورد ادغام سرزمین ها تحت نام یک دولت/کشور هم تصرف قهری سرزمین نمی تواند منشا اثر قرار بگیرد و در این باره نیاز به یک راه حل وفق حقوق بین الملل مثلاً استفاده از ابزارهای دموکراتیک است.

دو سال بعد از صدور این اعلامیه ها، مجمع عمومی سازمان ملل متحد، کمیته ویژه ضد استعمار (استعمارزدایی) را تأسیس کرد تا بر اجرای این قطعنامه ها نظارت کند.

قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی، "اعلامیه اصول حقوق بین الملل، علاقمند به روابط دوستانه و همکاری میان دولت ها مطابق با منشور سازمان ملل است." ... اشاره به فرصت های دیگر در کنار استقلال، اتحاد یا یکپارچگی دارد. اما با انجام چندباره آن نیاز اساسی بررسی دغدغه های مردم مورد توجه قرار می گیرد. اعتبار اصل حق تعیین سرنوشت، به عنوان نیاز بذل توجه به بیان آزادانه خواسته های مردم - منظور مردم تحت استعمار، یا شبیه به آن یعنی تحت اشغال خارجی و بیگانه یا تحت رژیم حاکم عامل به سیاست های نژادپرستانه و آپارتاید و یا در حکم آن که در شمولیت مصادیق بیش از مصادیق سه گانه اختلاف نظر وجود دارد تعبیر شده است. پس از بیان مطالب راجع به ماهیت و ابعاد حق تعیین سرنوشت و این که تصرف قهری سرزمین و توسل به زور در این مسیر رسیدن به استقلال، تحت شرایط خاص و در چارچوب مشخص، که این نتیجه را منجر شود که اگر با توسل به زور و تصرف سرزمینشان با زور این حق فعلیت یافته و سپس وفق حقوق بین الملل و حقوق بشر زمینه برقراری حاکمیت مستقل مهیا شود این عمل، خلاف حقوق بین الملل نیست. اما اگر در این میان این عملیات ها منجر به اعمال حاکمیت مستقل و فعلیت خواست مردم نگردیده و موجبات دیکتاتوری دیگری فراهم شود این عملکرد قابل دفاع نبوده و وفق حقوق بین الملل تاثیرات آن باطل خواهد بود.

نتیجه گیری

بر اساس مطالعه ابواب و ابعاد مختلف حق تعیین سرنوشت، می توان چنین نتیجه گیری نمود که این حق به سبب ویژگی های ماهوی و اهمیت آن از جنبه های مختلف مانند اهمیت ذاتی آن، اهمیتی که از جانب حقوق بشر بر آن مترتب می شود و همین طور اهمیتی که اجرای مطلوب و استحکام سایر قواعد و تاثیرات حقوق بین الملل همچون منع توسل به زور به صورت مطلق و ممنوعیت تصرف قهری سرزمین و حفظ و



استحکام صلح و امنیت بین المللی در کنار افزایش اعتباری قواعد حقوق بین المللی دیگر؛ از جمله اصول بنیادین حقوق بین الملل می باشد و تردید در لزوم رعایت آن وفق قواعد حقوق بین الملل کاری بی هوده و نادرست می باشد. به این ترتیب اصل حق تعیین سرنوشت مردم برای خودشان ضمن اهمیت و لازم الاجرا بودن آن وفق ماهیت آن در عرصه عمل و منشا اثر قرار گرفتن موجبات احقاق حقوق مردمی را فراهم می آورد که به دلایلی تا این زمان از حقوق شان محروم گشته بودند، به بیا دیگر این اصل حق تعیین سرنوشت است که مانع ادامه سیاست های نادرست و در تضاد با حقوق بین الملل مانند ادامه وضعیت های استعماری و وضعیت هایی مانند تجاوز و اشغال سرزمین و مردم ساکن در آن توسط بیگانه و ادامه سیاست های تبعیض نژادی می شود، با اعمال این حق و اثر گذاری آن، بسیاری از نقض های بعدی مانند توسل به زور و جنگ، جنایت جنگی، و موارد از این دست که برای رهایی از و غلبه بر سیاست های نادرست استعماری و نژادپرستانه و یا ناعدالانه از طرف اشغالگر از سمت مردم تحت این سیاست ها زخ می داد و ممکن بود بعد ها هم بسیار فزاینده رخ دهد، به طرز قابل ملاحظه ای کاهش یافته و از بروز آن ها جلوگیری می شود. به علاوه قضایا و اسنادی که مورد مطالعه قرار گرفت نیز مبین تایید اهمیت این حق به عنوان یک اصل بنیادین در حقوق بین الملل و لازم الاجرا بودن آن و تعلق اراده مجریان حقوق بین الملل و تابعان فعال آن برای ترتیب اثر بخشیدن به آن می باشد. همان طور که می بینیم این اصل وفق یک اعلامیه دارای اثر حقوقی گشته است، یعنی همان طور که بیان شد با وجود عدم خصیصه الزام آور بودن اعلامیه، اما به جهت ماهیت این حق و تعلق اراده با وفاق جمعی برای اثر گذاری آن وفق حقوق بین الملل، اجرای آن الزامی است، دیگر نکته مهم این است که هدف اعمال حق تعیین سرنوشت دخالت واقعی مردم و خواست آن ها برای انتخاب حاکمیت و سیاست های حاکمه بر خودشان است و در این مسیر نایستی به نام حق تعیین سرنوشت وضعیت هایی در تضاد با آن و مانند وضعیت های حکمرانی دیکتاتوری جایگزین وضعیت نامطلوب پیشین گردد. همچنین با مطالعه اسناد و قضایا مربوطه این نتیجه حاصل می شود که در غیر از موارد مصرح سه گانه در اعمال حق تعیین سرنوشت، یعنی در وضعیت های استعماری و تحت اشغال بیگانه و یا در سرزمین های تحت اعمال سیاست های تبعیض نژادی حتی اگر در مقام تئوری ممکن باشد اما تا اتخاذ تمهیداتی مانند این که حکومت و دولت زیر پا گذارنده حق تعیین سرنوشت، ملزم به رعایت حقوق مردم گردد و اگر نشد راه های مسالمت آمیز اعمال حق تعیین سرنوشت مردم در مداخله آن ها در روند حاکمیت سپری شود و در نهایت با مداخله ملل متحد و سازمان ملل و شورای امنیت که عهده دار حل چنین مشکلاتی



است بر اساس حقوق بین الملل و با دوری از موازین غیر حقوقی مسئله حل و فصل گردد که اگر واقعا بر این اساس عمل شود بی تردید دیگر مجال به چیزهای دیگر از جمله جدایی چاره ساز نمی رسد.



منابع و مأخذ:

۱. آشوری، داریوش. دانشنامه‌ی سیاسی. تهران: مروارید، ۱۳۸۷
۲. بیگ زاده، ابراهیم، حقوق سازمان های بین المللی، انتشارات مجمع علمی و فرهنگی مجد ۱۳۹۲
۳. شاو، ملکم، حقوق بین الملل، ترجمه محمد حسین وقار، انتشارات اطلاعات ۱۳۸۹
۴. ضیایی بیگدلی، محمدرضا، (جهانی شدن حقوق بین الملل؛ نشر قرن بیست و یکم)، مجموعه مقالات همایش ۱۳۸۷
۵. ضیائی بیگدلی، محمدرضا، حقوق بین الملل عمومی، تهران، گنج دانش، چاپ هجدهم، ۱۳۹۲
۶. ضیایی بیگدلی، محمدرضا؛ حقوق جنگ (حقوق بین الملل مخاصمات مسلحانه)، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی
۷. کاسسه، آنتونیو، حقوق بین الملل، ترجمه حسین شریفی طراز کوهی، چاپ سوم، تهران: نشر میزان
۸. کاسه، آنتونیو، حقوق بین الملل در جهانی نامتحد، ترجمه مرتضی کلانتریان، دفتر خدمات حقوقی بین الملل جمهوری اسلامی ایران، تهران ۱۳۸۵
۹. کلیار، کلود آلبر، نهادهای روابط بین الملل، ترجمه هدایت الله فلسفی، تهران، نشر نو، ۱۳۹۲
۱۰. گاف، ریچارد و دیگران؛ تاریخ مختصر قرن بیستم
۱۱. ممتاز جمشید و صابر انصاری بهزاد، (تأثیر رویه بعدی دولت ها بر اصل منع تهدید و توسل به زور) فصلنامه راهبرد / سال بیست و یکم / شماره ۶۳ / تابستان ۱۳۹۱
۱۲. موسی زاده، رضا؛ بایسته‌های حقوق بین الملل عمومی، تهران، میزان، چاپ اول ۱۳۹۰

